

## پیش‌خوان

**ملّخصی از خاطرات اسدالله علم از دهه پایانی سلطنت شاه**

## روایاتی از «آخرین شاه، آخرین دربار»

■ **محمد رضا کائینی**



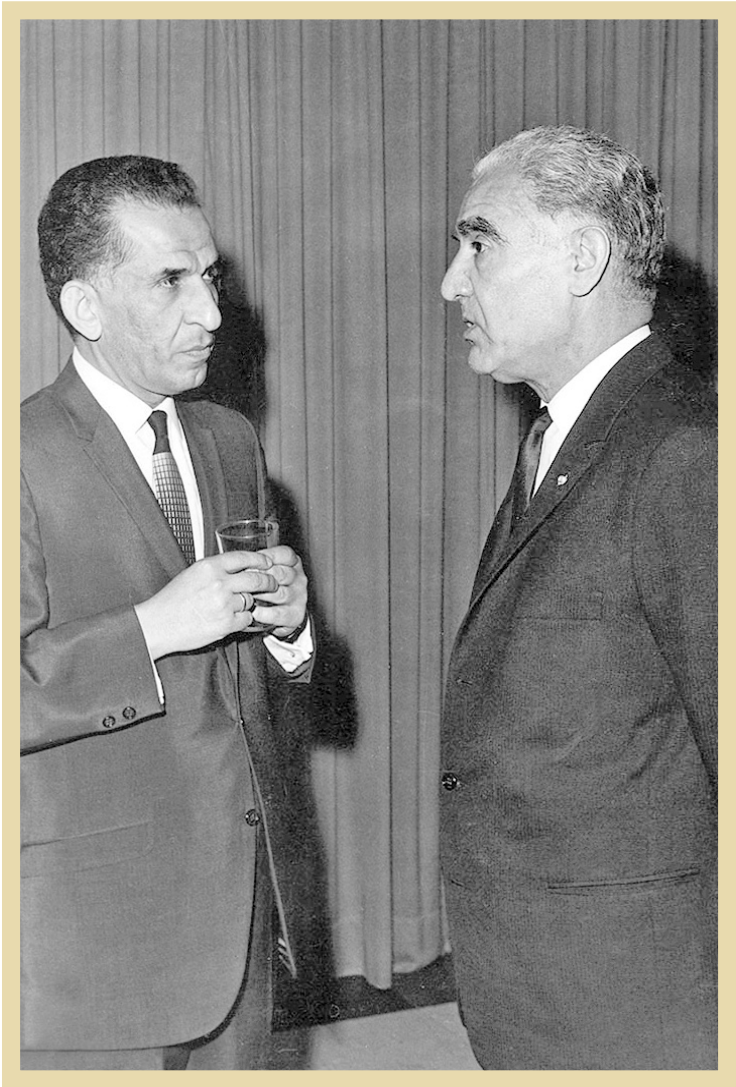
اثری که در این مجال به شما معرفی می‌شود، ملّخصی است از مجموعه‌روزنگاشت‌های «امیر اسدالله خان امیرقائات» معروف به امیر اسدالله علم در ۱۰ساله پایانی سلطنت

پهلوی دوم که توسط پژوهشگر تاریخ معاصر ایران، دکتر موسی فقیه حقاتی گزینش شده و روانه بازار نشر گشته است. این مجلد، برای کسانی که مایلند خلاصه‌ای از سبک تاریخ‌نگاری و نیز علم‌ترین وقایع دوران او را بدانند، بسا مفید و معتنّم خواهد بود. در این کتاب تلاش شده که گزیده‌ای از گزارش نویسنده از عرصه‌های سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و حتی حوزه خصوصی زندگی شاه، به شکلی منسجم و همه‌جانبه، مورد گزینش و ارائه قرار گیرد. اما در باب اینکه خاطرات علم چرا مهم است و چه جایگاهی در تاریخ‌نگاری پهلوی دارد، توضیحات مرتضی بایقان از پژوهشگران مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، به قرار ذیل است: «خاطرات و یادداشت‌های روزانه، از منابع مهم تاریخ‌نگاری در دوره معاصر محسوب می‌شوند، چراکه مسائل جزئی در آنها به دقت در نظر گرفته و یادداشت شده‌اند. همچنین اگر نگارنده خاطرات از رجال لشکری و کشوری باشد، به احتمال زیاد پشت پرده بسیاری از وقایع و حوادث ذکر شده در منابع رسمی را روشن کرده است. کتاب «یادداشت‌های امیر اسدالله علم» نیز در زمره کتاب‌های خاطرات قرار دارد. امیر اسدالله علم از رجال دربار پهلوی دوم بود که تقریباً خاطرات خود را روزانه ثبت کرده است و این یادداشت‌ها در کنار منابع رسمی و غیررسمی دیگر می‌تواند پشت پرده حوادث دوره پهلوی دوم را بازگو کند. اسدالله علم که هم سن آخرین پادشاه ایران بود، در شروع یادداشت‌ها ۴۸ سال داشت و یادداشت‌هایش از روز یکم اردیبهشت ۱۳۴۶ آغاز می‌شود و تا اواسط تابستان ۱۳۵۶ ادامه دارد. وی به دلیل پیشرفت



▲ **امیر اسدالله علم در کنار امیرعباس هویدا هنگام تصدی وزارت دربار**

کنترل ناپذیر بیماری کشنده سرطان خون در ۱۴ مرداد ۱۳۵۶، از مقام وزارت دربار استعفا کرد و حدود هشت ماه و ۱۱ روز بعد (۲۵ فروردین ۱۳۵۷) درگذشت. علم، به خانواده‌اش وصیت کرده بود ۱۰ سال پس از مرگش، یادداشت‌هایش را به چاپ برسانند. خانواده او نیز پس از مرگ علم، این مجموعه را به دست دکتر علیقلی عالیخانی سپردند تا وی زمینه‌های نشر آنها را فراهم سازد. به طور کلی باید گفت خاطرات امیر اسدالله علم، از جمله منابع دست اولی است که راهنما و راهگشای بسیاری از پژوهشگران و مورخان در آینده خواهد بود. کارشناسان امور تاریخ معاصر معتقدند که این اثر، بهترین و واسطه‌ترین منبع برای شناخت افکار و شخصیت محمدرضا پهلوی به‌شمار می‌آید؛ چراکه با عینک نزدیک‌ترین و وفادارترین عنصر نزدیک به محمدرضا، به نگارش درآمده است. دوران ۱۰ساله‌ای که اسدالله علم در مقام پراهمیت وزارت دربار شاهنشاهی ایران به نگارش خاطرات خود پرداخته، دورانی است که قدرت سیاسی و تصمیم‌گیری‌های نظامی و اقتصادی در دست محمدرضا پهلوی، مخدوم اسدالله علم، متمرکز بود. علیقلی عالیخانی در مقدمه جلد هفتم می‌نویسد: «یادداشت‌های علم از هنگامی آغاز می‌شود که شاه به اوج قدرت خود رسیده و پس از اجرای برنامه‌های انقلاب شاه و ملت، بر همه کسانی که مانع او برای رسیدن در قدرت مطلقه شده‌اند، فائق آمده و می‌تواند به این گونه که دلخواه اوست، عمل کند. این کتاب از این نظر بی‌مانند است که در جامعه کتاب‌خوان ایرانی، صرف‌نظر از نوع سلیقه، جهان‌بینی و طرز تفکر خواننده، مورد استقبال فراوان قرار گرفته و فروش بالایی داشته است.»



منوچهر اقبال در گفت‌وگو بامحمد مصدماومرکز

### دولت منوچهر اقبال و نمایش بی‌فرجام اصلاحات اقتصادی پس از مرداد ۱۳۳۲

# نمی‌خواهم کارهای اقتصادی دولتم را برای جامعه توضیح دهم!

دولت وی سقوط کرد! دولت دکتر منوچهر اقبال از لحاظ برنامه‌های اقتصادی، بسیار پرسروصداست.

وی از کارهای اقتصادی دولت خود، به حدی مطمئن بود که اظهار داشت: «نمی‌خواهم کارهای اقتصادی که در دولت من انجام خواهد شد، توضیح دهم! مرور زمان مهم‌ترین عمل است که حقایق را روشن خواهد کرد!» یکی از مصادیق تشّی که به آن اشارت رفت، درگیری و اختلاف او با ابوالحسن اینتهاج (مدیرعامل سازمان برنامه و بودجه) است. منوچهر اقبال در طول زمرداری خود، همواره با کسری بودجه مواجه بود. دولت از محل مابه‌التفاوت پشتوانه اسکناس، نزدیک به شش میلیارد به‌دست آورد که قسمتی از آن را به بانک ملیسازد و بانک توسعه‌صنعتی سپرد تا سرمایه‌های خود را افزایش دهد. وی چندین وام نیز از دولت امریکا گرفت. اقبال در مورد همین وام‌ها با اینتهاج اختلاف پیدا کرد. اینتهاج که اعتبارات عمرانی کشور را اختیار داشت، عملاً دولتی در داخل دولت تشکیل داده بود و به نخست‌وزیر اِعتنائمی کرد! اقبال در مبارزه با اینتهاج، از تمام عواملی که در اختیار داشت از جمله حمایت اشرف پهلوی – که همیشه از وی پشتیبانی می‌کرد- استفاده نمود و سرانجام با جلب موافقت شاه، لایحه‌ای تقدیم مجلس کرد که به موجب آن، تمامی اختیارات مدیرعامل سازمان برنامه به نخست‌وزیر انتقال می‌یافت. این لایحه روز ۲۶ بهمن ۱۳۳۷ یا قید سه فوریت تقدیم مجلس شد و همان روز به تصویب رسید. متعاقب تصویب لایحه، اینتهاج سازمان برنامه را ترک کرد و با درخواست اشرف، خسرو هدایت به عنوان معاون نخست‌وزیر و قائم‌مقام نخست‌وزیر در سازمان برنامه، اداره امور سازمان را به عهده گرفت. در کل، همه این فعل و انفعالات و قوانین – حتی طرح برنامه اصلاحات ارضی که از این زمان ریخته شد- در اصل بیشتر برای تأمین سیاست امریکا و به ضرر کشور بود. دولت امریکا می‌دانست شکاف طبقاتی، خطر کمونیسم و رانده شدن ایران به دامان

■ **لواحیی برای عوام فریبسی و ورود به پایگانی**

محمدرضا پهلوی پس از قدرت‌یابی مجدد در مرداد ۳۲، دست‌اطرافیان و وفاداران به خویش را در مسابقه ثروت‌اندوزی باز نهاده بود. این پدیده در داخل و خارج، بازتاب‌های منفی فراوانی یافت، چه اینکه بسا فرومایگان در مدتی کوتاه و به مدد نزدیکی به دربار و دولت، صاحب دارایی‌هایی نجومی شده بودند! دولت منوچهر اقبال برای کاستن از پیامدهای تبلیغی این رویداد، دو لایحه به مجلس برد که البته هیچ‌یک از آنها اجرایی نشد و در نهایت، ره به پستوی پایگانی برد! تحلیل سیدمرتضی حافظی پژوهشگر تاریخ معاصر ایران از این لوایح چنین است: «اقبال لایحه منع مداخله وزرا و نمایندگان مجلس و کارمندان در معاملات دولتی و کشوری را در دوم دی ۱۳۳۷ به تصویب مجلس شورای ملی رساند. این لایحه تمامی کارمندان دولت، نمایندگان مجلس و اعضای خاندان سلطنتی را در داشتن سهام در شرکت‌هایی که با دولت طرف معامله بودند، محروم می‌کرد. در نتیجه مجلس که حتی پیش از آن ابزارهای نظارتی لازم بر نهادهای محدود شد و در واقع فلسفه وجودی خود را از دست داده و زیر نظر مستقیم شاه قرار گرفت. در ظاهر به نظر می‌رسید که لایحه مربوط به منع مداخله وزرا و نمایندگان مجلسین و کارمندان دولت در معاملات دولتی و کشوری، به این دلیل به مجلس نرسیده برده شد تا فعالیت‌های رایج سودطلبانه برخی مقامات سیاسی را محدود کند، اما در عمل نمود واقعی پیدا نکرد. یکی از سازمان‌های مهم دولتی – که با این قانون دچار بحران می‌شد- سازمان برنامه بود. ابوالحسن اینتهاج نسبت به این لایحه، موضع انتقادی به خود گرفت و به شدت بسه این لایحه حمله کرد. او در این باره گفت: «همنه لایحه به حدی وسیع بود که من نمی‌دانستم تکلیف سازمان برنامه‌بوده‌بود، در این میان چه خواهد بود. در نتیجه از محمد جهانشاهی مشاور حقوقی سازمان برنامه، خواست تا اثرات لایحه را در کارهای سازمان برنامه روشن کند. جهانشاهی گزارشی می‌دهد: «هرگاه لایحه به‌صورت قانون درآید، دست‌وبال سازمان برنامه به کلی بسته می‌شود!» سسرانجام به پهلوی اینتهاج، در اثر این تذکرات وی، محمدرضا پهلوی دستور داد لایحه را پس بگیرند و اصلاح کنند.

لایحه را پس گرفتند و اصلاح کردند و متن جدید آن به تصویب مجلس رسید، ولی این قانون هم مثل بسیاری از قوانین دیگر، هرگز اجرا نشد! با تصویب این قانون، عده‌ای از نمایندگان که از نظر امور تجاری مشمول آن می‌شدند و همچنین عده‌ای از وکلای دادگستری و وزرا، اجباراً از مشاغل خود استعفا دادند، چون نفع معاملاتی که با دستگاه‌های دولتی به‌خصوص سازمان برنامه داشتند، پیش از مشاغل دولتی آنان بود. لایحه دومی که توسط اقبال مطرح شد و به‌مراتب جنجالی‌تر از اولی فرمانداری نظامی و سپس سازمان امنیت شروع شد بود. از لحاظ وظایف مردم احسان خرد می‌کرد. بنابراین امریکا بر اصلاحات ارضی تأکید داشت. از این‌رو، دولت اقبال در ۲۴ اسفند ۱۳۳۸، طرح اولیه قانون اصلاحات ارضی را – که جمشیدی آموزگار پیگیری کرده بود- تسلیم مجلس کرد. البته تمام کارهای اقتصادی دولت، اقبال نمایشی بیش نبود و اصلاًصد انجام کاری به نفع کشور خود را نداشت و فقط می‌خواست اعتراض امریکا را خاموش کند! یکی دیگر از اقدامات نمایشی دولت اقبال، بسج کردن هیئت وزیران و بردن آنها به استان‌های مختلف کشور، به‌ویژه استان‌های محروم بود! اگرچه هیئت دولت به هر استانی می‌رفت و بازدیدهایی می‌کرد، اما هیچ‌گونه اقدامات اساسی و واقعی در پی این بازدیدها انجام نمی‌شد! مقدمات انتخابات دوره بیستم مجلس شورای ملی در تابستان ۱۳۳۹، در آغاز فرار بود برای دادن آراهای دموکراتیک به انتخابات، دو حزب فرمایشی مردم و ملیون به رقابت پردازدند. سیدجعفر بهبهانی و علی امینی و بقایای جبهه ملی نیز وارد میدان شدند. اما دولت بسا دخالت، تهدید، فشار، جعل و تقلب، مسیر آزادانه انتخابات را تغییر داد و در همه جا، عوامل دولت مداخله‌کننده اصلی بودند. نتایج انتخابات باعث اعتصابات، تظاهرات، مخالفت‌ها و درگیری‌هایی شد. در آخر، محمدرضا پهلوی از اقبال و نمایندگان منتخب دوره بیستم خواست تا استعفا بدهند. بدین ترتیب دولت دکتر منوچهر اقبال در پنجم شهریور ۱۳۳۹، پس از سه سال و چهار ماه سقوط کرد و جعفر شریف امامی بر کرسی نخست‌وزیری نشست.»

نشداً علت اجرایی نشدن این قوانین، میابنت آن با منافع شخصی گروه‌های دی‌نفوذ و صاحب قدرت، در سطوح مختلف جامعه‌بود. این لوایح چنان مضحک و خنده‌آور بودند که حتی در میان نمایندگان مجلس شورای ملی مورد بی‌توجهی و استهزا قرار گرفتند!

■ **اقبال و شراکت در حزب‌سازی پهلویستی**
از جمله رویدادهایی که با نام منوچهر اقبال پیوند خورده، ورود به پروژه حزب‌سازی پهلویستی است! در فضای بی‌روح و منجمد سیاسی پس از کودتا، شاه بر آن شد تا با ایجاد دو حزب سیاسی، قدری فضا را تعدیل کرده و نوعی رقابت از بالا را به جامعه تزریق کند! احزاب ملیون به رهبری منوچهر اقبال و مردم به رهبری امیراسدالله علم، از جمله رهاورد‌های این فکر بودند. با این همه این دو تشکل، به جای نمایندگی خواست مردم و مطالبه آن از حکومت، بیشتر در ابراز چاکری و جان‌نثاری نسبت به شاه، با یکدیگر رقابت



منوچهر اقبال در حال بازدید از کارخانه تولیدسیمان

می‌کردند! زهرا سعیدی پژوهشگر تاریخ سیاسی ایران، درباره حزب مردم اینگونه می‌نویسد: «حزب ملیون در سال ۱۳۳۶ تأسیس شد و اعضای آن، بیشتر از نمایندگان مجلس و وزرا بودند. این حزب بعد از تأسیس، دکتر منوچهر اقبال را به دبیر کلی و رئیس کمیته مرکزی برگزید. اعضای کمیته مرکزی عبارت بودند از: دکتر هدایتی، محمد حجازی، حسام دولت‌آبادی، عماد تربتی، حبیب‌الله آموزگار، دکتر خان‌بابسا بیانی، دکتر شاهکار، دکتر زسرادری، محمود جم، دکتر نصر‌الله کاسمی و عبدالرضا انصاری. منوچهر اقبال متولی حزب اکثریت در مورد تشکیل حزب گفته بود: «دولت من مایل است افراد در عقیده سیاسی آزادی داشته باشند، یعنی هر کس در حدود قانون می‌تواند هر عقیده سیاسی دارد اظهار کند و باکی از هیچ مرجعی نداشته باشد!» در واقع ترکیب اعضا این تصور را پیش آورده بود که حزب از نظر سیاسی به کار کرد اولیه خود یعنی انتقاد از دولت یا حکومت مشغول است، اما تقریباً همه جبهه ملیون و دیگری که تصور می‌رفت در جبهه مخالف شاه قرار دارند، یا در سیستم حکومتی قرار داشتند یا به‌اعضای محکم دستگاه حکومت تبدیل شدند. به عبارتی، از مخالفان شاه و حکومت، در میان اعضای آن دیده نمی‌شد!»

■ **ساواک؛ هیئت مؤسسين حزب ملیون هم از سیاست روز آن بی‌اطلاعند!**

در این بخش از مقال نخست باید منظر محمدرضا پهلوی درباره وجود احزاب سیاسی در ایران را بازخواند. وی در کتاب «اموریت برای وطنم»، در توجیه نقش مستقیم خود در تشکیل و تحمیل دو حزب فرمایشی مردم و ملیون می‌گوید: «به دلیل تازگی مفهوم دموکراسی پارلمانی و احزاب سیاسی برای ملت ایران، فکری از این سخیف‌تر نیست که تصور شود ممکن است احزاب سیاسی ما، یکباره از میان مردم و به دست مردم به‌وجود آیند و به رشد و نمو و کمال برسند!» طبیعی است که وجود چنین اندیشه‌ای، احزاب مردمی را بر نمی‌تابد. با این همه یکی از منابع دست اول شناخت پدیده‌های سیاسی در آن دوره، اسناد ساواک است که پشت پرده بسیاری از وقایع را بر ما می‌سازد. سازمان اطلاعات و امنیت کشور طی گزارشی در اواسط شهریور ۱۳۳۷، درباره نقش توده‌ای‌های سابق (که پس از کنارگیری از حزب توده، به‌خدمت در ساختار حکومت پهلوی وارد شده بودند)، در توسعه فعالیت‌های حزب مردم و مقایسه وضعیت آن با حزب ملیون، چنین خاطرنشان می‌کند: «اخیراً طبق تصمیم کارگردانان حزب مردم، حوزه‌های حزبی مرتباً در منازل افراد تشکیل و چون کارگردان تشکیلات داخلی حزب مذکور را عموماً افرادی که سابقاً در حزب توده بودند، تشکیل می‌دهند، روی این اصل توانسته‌اند به میزان قابل ملاحظه‌ای دیسپلین حزبی را برقرار سازند، ولی در حزب ملیون با اینکه دو ماه است اقدام به تشکیل حوزه شده، حتی برای نمونه یک حوزه حزبی هم تشکیل نگردیده است و آنهاهی که عضو حزب ملیون هستند، حتی هیئت مؤسسين آن، از سیاست روز حزب بی‌اطلاع می‌باشند. عدم تشکیلات صحیح داخلی در حزب ملیون، سبب شده است غیر از کارمندان دولت و کارگران که به دستور مقامات مسئول خود آنکت حزبی را بر کرده‌اند، طبقات از قبیل اصناف تهران و دانشجویان و افرادی که دارای شغل آزاد می‌باشند، رسماً عضویت حزب را نپذیرند.»

اما کارکرد نمایندگان وابسته به این به اصطلاح دو حزب سیاسی، در مجلس شورای ملی وقت نیز طبق حکایتی است! نمایندگان مجلس وقت، به‌رغم آنکه می‌دانستند حزب علم دارای ارای بیشتری است، اما بر این باور بودند که چون تاکنون ذات ملوکانه از دولت منوچهر اقبال حمایت کرده‌اند، اعضای احزاب و نمایندگان نیز نقش حزب اقلیت را بازی می‌کنند! مگر اینکه به علم و انگار کنند! ساواک در ۱۴ تیر ۱۳۳۷، درباره مضحک بودن نقش فراکسیون‌های احزاب شه‌ساخته به‌اصطلاح اقلیت و اکثریت در مجلس، چنین گزارش داده است: «قبل از ظهر روز مزبور جلسه هفتگی آدرآ منزل فتح‌الله فرود، نماینده مجلس شورای ملی، تشکیل گردیده و عده‌ای در حدود ۶۰فقر از طبقات مختلف من جمله: کبیری، اقوامی، صفری، رضوی، قدس، آریاب، جلیل خانلو، ادیب صدراپی، آزادگان، خسروی، صابئی، مرتضایی، کارمند دختانیات و قماشی در آن شرکت نموده‌اند. یکی از حضار در مورد وضع حزب مردم در مجلس شورای ملی، از فرود سؤال نموده و فرود در پاسخ وی گفته است: حزب مردم دارای ۴۷ عضو ثابت در مجلس می‌باشد و حداقل ۲ نفر از اعضای حزب ملیون هم علاقه‌مند یا در حقیقت تابع حزب مردم می‌باشند و اگر نمایندگان منفردی که به حزب مردم تمایل دارند، به این عده اضافه شوند، در حال حاضر حزب مردم دارای ۷۵ یا ۷۶ رأی ثابت در مجلس شورای ملی بوده و بنابراین اکثریت کامل دارد. منتها آقای علم رهبر حزب مردم، مایل نیستند اکثریت را در مجلس داشته باشند؛ زیرا در این صورت یابستی دولت آقای دکتر اقبال ساقط و آقای علم مأمور تشکیل کابینه بشوند و تا موقعی که بنا به اراده اعلیحضرت همایون شاهنشاه، آقای دکتر اقبال نخست‌وزیر باشند، آقای علم جنبه اقلیت را حفظ خواهد کرد و اما هر لحظه‌ای که شاهنشاه از آقای دکتر اقبال حمایت نفرمایند و احزاب و نمایندگان را مجاز کنند، بلافاصله دولت آقای دکتر اقبال ساقط خواهد شد!»